



## آخرین داستان عشقی در ادبیات پارسی

(۱)

در ادبیات پارسی پس از افسانه‌های وامق و عذرا، ویس و رامین، شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون و صدها داستان منظوم دیگر، قصه عشق واله و خدیجه (واله سلطان) که داستانی حقیقی می‌باشد، آخرین افسانه و منظومه عشقی بشمار میرود.

علیقلی خان واله صاحب تذکره مشهور ریاض الشعراء، در طفولیت با دخترعام خود خدیجه سلطان مانوس بود و با آنکه تمیز راه از چاه و سفید از سیاه نمیدانند فریفته یکدیگر بودند. چون سالی چند بگذشت و آنان بحد رشد رسیدند، عشق آن دو کم کم بارور شد و داستانی بار آورده که در ایام حیات آنان زبانزد خاص و عام بود و بعد بنظم درآمد.

علیقلی خان در ریاض الشعراء، ضمن شرح حال خویش، به قصه عشق نمود و خدیجه سلطان اشاره فرموده و در دیوانش چاشنی این عشق نهفته است.

شمس‌الدین فقیر دهلوی که از شعرای مشهورست، این داستان را، در همان زمان،

---

\* آقای احمد سهیلی خوانساری سرپرست کتابخانه ملک، از شاعران و نویسندگان و محقق و هنرشناس معاصر

۱- شمس‌الدین فقیر دهلوی از جماعت عباسیه هند و از افاضل مشهور بوده بنا بر سیادت از طرف مادر معروف به «میر» گشته بعد از شیخ فیض دکنی ویرا سرآمد سخنوران پارسی زبان هند می‌خوانند وی بسیار درویش مسلک و پرهیزگار میزیست در کمال عزت و استغنا روزگار می‌گذرانید و از جانب امرا و شاهزادگان نسبت بوی شرایط تعظیم بظهور میرسید در سال ۱۱۸۰ بزم حج روانه حجاز گشت با همراهان در دریا کشتی عمرش تباہ گشت.

بروزن، ایلی و مجنون حکیم نظامی بنظم در آورده است. مانعست مختصری در باب نیای عیقلی -  
خان نگاشته و آنگاه خلاصه داستان را از قول و سخن شمس‌الدین فقیر نقل می‌کنیم.

**ایلدرمخان شهنشاه** فرمانروای داغستان، در عهد شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ) یکی از اولاد خود را که به القاص میرزا موسوم بود به دربار شاه صفی گسیل داشت و این پسر در سایه توجهات آن پادشاه بمدارج عالی ترقی کرد و بخطاب صفی‌قلیخانی سرافراز شده بسمت بیگلربیگی ایروان منصوب گشت و دختر قراچه‌خان را با جلوردا که در آن روزگار از امرای نامدار ایران بود به عقد ازدواج خود در آورد و از وی دارای دو پسر شد یکی نظرعلیخان و دیگر مهرعلیخان و مهرعلیخان نیز دارای چهار پسر بود که یکی از آنان محمد علیخان نام داشت. محمد علیخان مانند اجداد خود از امرای معروف و در عهد شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ - ۱۱۳۴ هـ) مصدر مشاغل مهم و در ملک لشکر قزلباش بود. علیقلیخان در سال ۱۱۲۳ در اصفهان متولد گشت و بعد از سه سال پدرش بیگلربیگی ایروان شده و با کسان خود بسمت آنجا رهسپار گردیده‌اند. در سال ۱۱۲۸ محمدعلیخان منصب سپهسالاری یافته و متوجه تسخیر قندهار شده لکن در نخبجوان وفات یافته است. بعد از مدتی علیقلیخان بامادر و کسان خود باصفهان بازگشت. تا سال ۱۱۳۳ تمام مروان این خانواد را بولل نامعلومی از مناصب و مشاغل خود دست کشیده و با معزول شده و میان ایشان تفرقه افتاده است.

شمس‌الدین فقیر این منظومه و داستان را با این ابیات آغاز نموده است.

ای و الدحسن دلگشت جان	عشق تو بهر دو کون سلطان
افاق ظهور حسن و عشقت	شیرین و شور حسن و عشقت
از حسن تو دیده‌ها گلستان	و ز عشق تو سینه‌ها چراغان

و پس ازین چند در سبب نظم کتاب و مدح علیقلیخان که در زمان نظم داستان از امرای بودگه و نامدار دربار محمدشاه (۱۱۳۰-۱۱۶۱ هـ) بوده است چنین بیان کرده است.

و قنست که سحر ساز کردم	از عشق سخن طراز کردم
از پیش خامه شکر بار	شوری فکنم بشهر بازار
نگویم سخن لطیف چون جان	از والد و از ندیجه سلطان
بودست در اصفهان امیری	ور شوکت و جاه بی نظیری

شمس‌الدین فقیر بعد از ذکر نام این امیر که او را حسینعلیخان میخوانند گوید:

افصه بآن امیر والا	فرزندی داد حق تعالی
زیا پسری که از صفایش	چون اشک سزد بدیده جایش

۱- در ریاض الشراء محمدعلیخان بقلم آمده است.

حسینعلی‌خان میلاد این نورسیده را جشن شاهانه گرفت جمعی از منجمان آگاه را طلید و طالع او را دیدند. در طالعش هر چند سعادت و اقبال و دولت بسیار ملاحظه کردند لکن گفتند.

اما بود این پسر همیشه	شوریده مراج و عشق پیشه
عمرش در عاشقی سراید	نامش با عاشقی برآید
خلاصه ویراعلی‌قلی نام نهادند. پس از چند گاه خداوند عم علی‌قلی را دختری داد.	
دختر نه که اختر فروزان	اختر نه که نور دیسده جان
چون ساخت خدایش پاکدامان	نامش آمد خدیجه سلطان

قدوم او را پدر و مادر گرامی داشتند و بزم عشرت آراستند و پس از سالی پدر و عم علی‌قلی از راه مهر و محبت در پهلوی یکدیگر نشسته و باهم عهد بستند و زهره و مشتری یعنی علی‌قلی و خدیجه سلطان را نامزد یکدیگر نمودند.

سالها گذشت پدر علی‌قلی بحکم شاه حکمران ایروان شد و با اهل و عیال روانه آنجا گردید دو سال در آنجا بود سپس پادشاه مأمور قندهارش فرمود که آنجا را از افغانه بگیرد در راه هنگام عزیمت درگذشت.

از این قصه چون مدتی سپری گشت علی‌قلی پدر مرده با مادر باصفهان بازگشت علی‌قلی را در اصفهان عم مورد شفقت قرار داده اکثر در خانه وی بود.

علی‌قلی و خدیجه سلطان اکثر باهم میزیستند:

الحاصل باهم آن دو مهوش	بودند باین طریق دل‌شروش
در خانه عم مکب درس فراهم گشت و این دو باهم درس میخواندند.	

## اوست اوست

در دل شب دیده بیدار من	بیند آن یاری که دل را آرزوست
چون بیاید، پیش پیش موکش	مرغ شب آوا بر آرد دوست دوست
بانگی آید چون پر پروانه نرم	ماه را با آب گویی گفت و گوست
برنگیرد پرده برگ از پیش گل	زان که پیش باد او را آبروست
نرم نرمك، می‌رسد نزدیک من	کیست پرسم؟ باد گوید اوست اوست

«دکتر لطفعلی سردرگر. از شاعران معاصر»